

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمایشنامه تدبیر

شخصیت های نمایش:

سینا

محسن

روحانی (استاد دانشگاه)

صحنه اول :

(آنچه در کافه دانشگاه قلم می‌خورد.)

سینا : (ابتدا دست های خود را باز می‌کند و خمیازه ای می‌کشد، سپس می‌گوید :) انا المسموم ما عندي بتریاق و لا راقی
أدر كأسا و ناولها الا...

محسن : (با سینی ای که در آن لیوان چای برای خودش و قهوه برای سینا هست، وارد می‌شود) : أدر كأسا و ناولها الا یا ایها الساقی
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها ... حافظ رو میگی ؟

سینا : نه بابا یزید ملعون رو می‌گم هههه

محسن : (با لبخند) سینا، هنوز در قرن دوم هجری هستی؟ بیا بیرون، دنیا تغییر کرده!

سینا : (با جدیت و نیش و کنایه) تو و خاتم فدوی ، هنوز درگیر هیجانات لحظه‌ای
شعرهای معاصرین. عمق و حکمت المتنبی را می‌بینی؟

محسن : عمق؟ حکمت؟ شعر باید با مردم امروز سخن بگه، نه اینکه وسط کاخ‌های
عباسیان و امویان باقی بمونه . نزار قبانی با واژه‌هایش قلب‌ها را لمس می‌کنه. حافظ و
سعدی گرچه فارسی زبان هستن ولی می‌بینی چقدر مسلط به ادبیات عرب هستن و چقدر
قشنگ واژه ها رو قرض کردن.

سینا: (با طعنه) نزار؟ شاعری که بیش‌تر از عشق و گل‌ها سخن می‌گوید؟ ادبیات عربی
تنها عشق نیست؛ فلسفه و حکمت و اخلاق هم هست. حافظ و سعدی فقط غزل عاشقانه،
عارفانه و مدحی دارن و همشون هم کپی از قرآنه؛ پرو ببین «هگل، کانت ، نیچه و باخ
و...» نشستن و فکر کردن و دنیا رو با فلسفه خودشون گرفتن، نگاه به اطرافت کن

اونوقت ما گیر قرآن و عشق و عاشقی و بهشت و جهنمش هستیم که ما رو نخوره ،
ولش کن بابا...

محسن: می فهمم ، در دنیای امروز زندگی خیلی پیچیده تر از چیزی که فکر می کنی
شده، ولی قرآن به من آرامش می ده. وقتی خودت قرآن رو بخونی، می فهمی که چطور
می تونه زندگی ات رو تغییر بده.

سینا: راستش رو بخواهی، این بحث های دینی و مذهبی تو برای من هیچ جذابیتی
نداره. زندگی خیلی کوتاه تر از این حرف هاست. چرا باید وقت خودم را با قرآن و این
جور مسائل تلف کنم؟ اصلاً هیچ وقت نمی فهمم چطور بعضی ها می تونند این قدر به دین
بچسبند. برو ببین بی قرآنا چطور دنیا رو گرفتن .

محسن: (با صبر) مطمئن باش، سینا جان، وقتی دل و ذهن آدم با قرآن و
آموزه های دین آرام می شه، خودش رو در مسیر درست پیدا می کنه. اگر وقت بذاری و
شروع کنی، شاید نظرت عوض بشه. ببین نتیجه فکر انسانی چه بلایی سرشون آورده.

سینا: (با بی تفاوتی) واقعا نمی فهمم. شاید برای تو یه جور تسکین روحی باشه، ولی
فلسفه من کار، پول و تفریح هستش قبل از اینکه دنیا تموم بشه باید خودت رو به دنیا
ثابت بکنی. تو نظم و پیشرفت غرب رو نمی بینی؟! زندگی برای خوشی کردن است.
قرآن و دعا و ذلت و توسری خوردن تو دنیا فایده ای نداره. وقتت را برای این چیزها
هدر نده به نظرم همه این ها یه جور دلخوشی برای کسانی که وقت زیادی برای فکر
کردن به مسائل دیگه ندارند. مثل پیرمرد های با زن نشسته خخخ..

محسن: (با دلسوزی) آخه سینا، تو یه نگاه بنداز ببین چطور به زندگی روح میده
و چقدر آرام میشی مثل کسانی حرف می زنی که اصلاً به چیزی اعتقاد ندارن.

سینا: (با لحن عصبی) نگاه اینطور که تو میگی من خدا رو نمی بینم ،اصن داداشم
تو فکر کن آیه یاسین توی گوش چی چیک خونده.. (عصبی بلند می شود:) والا بالله
دارم زندگی خودمو می کنم .

(صدای اذان پخش می‌شود)

محسن: (حواسش می‌رود به صدای اذان) ع صدای اذانه، بیا بریم مسجد.

سینا: نه برو من همینجا می‌مونم.

محسن: تا کلاس که نیم ساعت دیگه مونده می‌خوای چیکار بیا بریم.

سینا: حسش نیست بابا.

محسن: (آستین‌های خودش رو برای وضو بالا می‌زند) من که باهات این قدر کافه اومدم، حالا تو یه بارم شده بیا بریم مسجد.

سینا: بیا بریم داداش،، بیا حالا خوبه یه کافه اومدی باهامون، حالا نیاز نیست همینجا آستیناتو بالا بزنی، (با تمسخر) دوست شیخ داشتتم این مکافاتو داره.

صحنه دوم: مسجد محله – عصر

(در سلام نماز می‌نشینند و محسن بلند تر می‌گوید اسلام علیکم و رحمت الله و برکاته ... "صوت سلام آخر پخش شود"...)

سینا: (با مشاهده فضا و جو مسجد) اخیش عجب جای لایته..

محسن: ببین اومدی اینجا چقدر کیف کردی، خود این فضا به نظرت عاشقانه و عارفانه نیست؟

سینا :خب، برای اینکه ناراحتت نکنم از روی مجبوری آمدم ،
اون چیزی که اینجا رو عاشقانه کرده پول عرق و زحمتیه که اینجا کشیده شده، فکر
کردی همه چیز به سادگی اینجا مهیا شده!

محسن : ولی به نظر من چیزی که اینجا رو با صفا کرده قرآن و ذکر خداست به نظر
من چون اینجا با پول حلال ساخته شده این قدر آرامش بخشه.

سینا: کاخ شاهان رو رفتی؟
اونجا که ذکر خدا نیست ولی فضاش لایت و قشنگه.

محسن : ببین سینا جان ... اههه
(حاج آقا میان کلام محسن، پیش آنها می آید.) سلام حاج آقا قبول باشه ان شاءالله..

سینا با تعجب:: سلام استاد ببخشین نشناختمتون.

روحانی مسجد : سلام علیکم دانشجویان ممتاز ادبیات عرب از دور دیدم خیلی غرق
بحث و مباحثه اید.

سینا: ببخشید استاد واقعاً شما خودتون هستید؟!

روحانی مسجد با خنده : پس باید کی باشه؟

سینا : آخه توی کلاس با این لباس نیستید.

روحانی مسجد: من این لباس ها رو اینجا می دارم.

محسن: سینا مگه خبر نداشتی؟

سینا: نه والا

محسن: حاج آقا (حاج آقا صحبت او را قطع می‌کند)

حاج آقا: گه گذاری برای پیش نماز میام اینجا.

سینا: حاج آقا تحصیلات شما چیه حوزوی یا دانشگاهی؟

محسن: شما چی دوست داری سینا..

حاج آقا: آقا محسن چی میگی! دو کلام درس خوندم دیگه.

سینا: شوخی می‌کنید حاج آقا مگه شما تحصیلاتتون چیه!

حاج آقا: من دکترای ادبیات عرب و سطح ۵ حوزه رو خوندم که همزمان بود.

سینا: نکنه شما هم شش کلاس سواد دارین؟

حاج آقا: نه جانم من کنکور که دادم دانشگاه که قبول شدم همزمان علوم حوزه هم خوندم اون بنده خدا هم استاد من بود.

سینا: بابا حاج آقا (با تمسخر) ..

حاج آقا وسط بحث می‌پرد : این‌ها رو ول کن در مورد چی بحث می‌کردیم خیلی تو عمق بودین .

محسن : در مورد واقعیت قرآن و مظلومیت ناشناس بودن قرآن .

سینا: نه حاج آقا در مورد بن بست عقلی و گشایش قلبی صحبت می‌کردیم .

حاج آقا: چطور بن بست عقلی ؟

سینا: من عاشق فلاسفه بزرگم اونا فکر میکنن، تجربه و ایده بر میدارن تا به نتیجه برسن، ولی قرآن چی؟؟

قرآن جواب تمام سوالات رو مطرح کرده میگه نیاز نیست که فکر بکنی این جواب سوالاته اون‌ها رو بپذیر فقط اجرا کن؛ من از این روش خوشم نمیاد این یک دستوره و من از این اجبار بیزارم.

روحانی:

ببین سینا جان مبنای قرآن و دین عقله. فلسفه، حکمت و منطق همه در راستای قرآن هستند و هیچ تضادی با قرآن ندارند.

سینا: چطور! بیشتر توضیح بدین استاد ؟

روحانی: در ارتباط با هر علمی به یک موضوعی توجه می‌شود و موضوع فلسفه وجود شناسیه و یک نگاه کلی به هستی هست. علم فلسفه یک علمی است که ابزار آن استدلال‌های عقلی است و موضع آن نیز هستی‌شناسی و وجودشناسی است؛ قبول داری؟

سینا: بله استاد درسته ولی سیر در پدیده طبیعی چی مثل باران و طوفان ؟

روحانی : اون یه علم دیگست این طوری بگم که در برابر علوم تجربی هست که موضوع آن طبیعت‌شناسیه، یعنی فلسفه، کل‌شناسی می‌کند و موضوع آن نیز وجود کل است، در مقابل علوم تجربی جزء شناسی می‌کند و ریزبینه و متکی به تجارب حسی است.

محسن : صحیح

سینا : غرب با همین کل و جز نگری دنیا رو گرفتن با اتکا به عقلشون ولی ما چی ؟ هنوز داریم قرآن می‌خونیم و حق تفکری نداریم.

روحانی : ببین سینا جان تا اینجا حرفمون یکی بود، اینطوری بگم اگر این را قبول کنیم که عقل، ابزار فلسفه است و یا میشه گفت حداقل یکی از ابزارهای آن است، قاعدتا اگر بخواهیم در مورد نسبت دین و فلسفه صحبت کنیم، باید مسئله عقل و جایگاه عقل را در آیات و روایت مورد مذاقه قرار دهیم ، که اینها نماد دین ما هستند آیات بسیاری داریم که قرآن انسان را دعوت به تفکر و تدبر می‌کند و حتی قرآن در آیه ۲۲ سوره انفال می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم

اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ؛ بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند.

سینا : متوجه نشدم الان فلسفه و قرآن کجاشون به هم ربط پیدا کرد ؟

محسن : البته باید گفت عقل اقسامی داره.

روحانی : پیچیدش نکن؛ از بحث خارج نشیم .

روحانی :یکی از موضوعات فلسفه به ویژه فلسفه الهی این است که به اثبات صانع می‌پردازد و وجود خدا را اثبات می‌کند، برای انسان‌هایی که این قوه عقل را دارند ؛

برهان‌های خداشناسی و برهان‌های مختلف مانند فطرت، نظم، امکان و وجوب را که داریم، نمونه‌هایی از این برهان‌های فلسفی هستند.

سینا: ولی این برهان‌هایی که همه گفتین همه داره میگه که یا خدا رو اثبات کنین یا حرف شما قبول نیست؛ من اینو نمی‌پذیرم .

روحانی: ببین سینا جان وقتی شما سازنده یک کتاب هستی یا یک قلم هستی وقتی یک نفر بخواد بیاد و استدلال بکنه اگه اون استدلال به صانع که همون تو یا صنعتگر اون کتاب یا قلم کتاب که همان تو هستی نرسه پس این استدلال اشکال داره.

سینا: صنعتگر این دنیا چی؟

به نظر من این دنیا ساخته شده و دیگه رها شده .

روحانی: اگر این درست باشه خیلی از مسائل مانند عدالت و حق الناس تو این دنیا بی پاسخ می‌مونه یعنی فردی که ۱۰۰ نفر رو به قتل رسونده با یک بار اعدام مجازات می‌شه و تمام .

باید دنیای دیگه‌ای باشه که به صورت کامل مجازات بشه.

(روحانی از صحنه خارج میشه و محسن کمی اشان رو بدرقه می‌کنه. سینا در حالت خواندن قرآن به فکر فرو می‌رود..)

صحنه سوم

محسن : (با تعجب)

سینا، چه خبر شده؟ چرا داری این قدر قرآن میخونی؟ بیا بریم دیر شده استاد رفت
حواسست هست ؟

محسن:

(با حالت آرامش)

آه، اصلاً حواسم از استاد پرت شد همین چند دقیقه که خواندم حال عجیبی پیدا کردم
توی فکرم از پوچی دنیا کم شد، عجیبه من ادبیات عرب هستم ولی تا حالا عمیق واژه
ها رو نگاه نکرده بودم، هر کلمه عمقی از معنا رو داره.

محسن : الحمدلله، بیا زودتر بریم کلاس شروع شد..

سینا : باشه، راستی تو گفتی جشنواره قرآن و عترت...